

## برنامه‌ریزی زبان و نگرش‌های زبانی

دکتر علی افخمی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و نگار داوری اردکانی

(از ص ۱ تا ۲۳)

### چکیده :

این مقاله به طرح مسئله تأثیر نگرش‌های زبانی در موفقیت برنامه‌ریزی زبان می‌پردازد. چنین مطالعه‌ای در واقع در چارچوب نظری شکل گرفته از تلاقی جامعه‌شناسی زبان و روانشناسی اجتماعی انجام می‌گیرد. در این چارچوب ابتدا به توضیح در باب مفهوم نگرش به‌طور کلی و نگرش‌های زبانی به‌طور خاص پرداخته و سپس با استناد به این مفهوم، هوشیاری زبانی را تعریف می‌کنیم. سپس به بیان نظر زبان‌شناسان مختلف در باب نقش نگرش‌های زبانی افراد جامعه در موفقیت برنامه‌ریزی زبان پرداخته و در همین ارتباط تقابل دو مفهوم سیاست پنهان و سیاست آشکار در برنامه‌ریزی زبان را شرح خواهیم داد.

واژه‌های کلیدی: برنامه‌ریزی زبان<sup>(۱)</sup>، نگرش زبانی<sup>(۲)</sup>، سیاست پنهان<sup>(۳)</sup>، سیاست آشکار<sup>(۴)</sup>، فرهنگ زبانی<sup>(۵)</sup> و هوشیاری زبانی<sup>(۶)</sup>.

---

1. language planning

2. language attitudes

3. covert policy

4. overt policy

5. linguistic culture

6. linguistic consciousness

## مقدمه :

از جمله عوامل مؤثر بر موفقیت برنامه‌ریزی زبان که در متون این حوزه بر آن تأکید فراوان شده است منطبق بودن سمت و سوی برنامه‌ریزی‌های زبان با نگرش‌های کاربران زبان است. به بیان دیگر غفلت از آراء مردم و ناهمسو بودن برنامه‌ریزی زبان با نگرش‌های مردم منجر به شکست فعالیت‌های برنامه‌ریزی زبان می‌شود و این مطلب را در خلال مطالعه تجربه دیگر کشورها در برنامه‌ریزی زبان می‌توان مشاهده کرد. باید توجه داشت که زبان متعلق به مردم است و برنامه‌ریزی زبان برنامه‌ریزی ملیت. برای توضیح و تبیین این مطلب به توضیح در باب مفهوم نگرش زبانی و در نهایت هوشیاری زبانی می‌پردازیم.

نگرش زبانی<sup>۱</sup> و هوشیاری زبانی<sup>۲</sup>

برای درک مفهوم نگرش زبانی ابتدا مفهوم نگرش را در حوزه روانشناسی توضیح می‌دهیم. کریمی (۵: ۱۳۷۹) نگرش را مفهومی انتزاعی معرفی می‌کند که بین صاحب‌نظران در مورد آن اتفاق نظری وجود ندارد. او نگرش را حالتی از هوشیاری فردی می‌داند. ضمناً نگرش را حلقه پیوند بین ارزش‌های افراد و عمل آنها می‌داند. به اعتقاد توماس<sup>۳</sup> (۸: ۱۳۷۹: نقل شده در کریمی) نگرش مفهومی چندبعدی است که شامل عناصر شناختی، عاطفی و رفتاری می‌شود. به زعم او نگرش یک «مکانیسم پنهانی» است که رفتار را هدایت می‌کند، به عبارت دیگر و از دید تصور احتمالاتی<sup>۴</sup> نگرش یعنی احتمال وقوع مجدد گونه‌هایی از رفتار. به هر ترتیب، در پذیرفته‌ترین تعاریف، اجزاء سه‌گانه نگرش با هم همبستگی دارند، ضمناً باید توجه داشت که «موضوع» نگرش ممکن است هر چیزی در جهان شناختی افراد باشد اما مسلم است که ما نسبت به چیزهایی نگرش داریم که درباره آنها شناخت داریم

1. language attitudes

2. linguistic conciousness

3. Thomas

4. probability conception

یعنی کسی که از چیزی هیچ‌گونه اطلاعی ندارد، نمی‌تواند نگرشی هم نسبت به آن داشته باشد. مفهوم نگرش یا تغییر نگرش برای برخی از مکاتب روانشناسی اجتماعی بسیار مهم است چرا که به زعم آنها نگرش افراد از باورها و در سطحی عمیق‌تر، از مجموعه ارزش‌هایشان نشأت می‌گیرد. به این ترتیب آنها نگرش را مرتبط با مسئله هویت می‌دانند و معتقدند که دسترسی به نگرش‌ها از دسترسی به باورها آسان‌تر است.

به این ترتیب از ارزیابی نگرش‌ها می‌توانیم به میزان آگاهی افراد پی ببریم، در حوزه زبان و برنامه‌ریزی زبان نیز می‌توانیم به میزان آگاهی افراد پی ببریم، در حوزه زبان و برنامه‌ریزی زبان نیز می‌توانیم از طریق سنجش نگرش‌ها به میزان آگاهی زبانی، احساس زبانی و رفتار زبانی طبقات مختلف مردم دست یابیم. به همین دلیل بیکر<sup>۱</sup> (۱۹۹۲: ۲۳) نقل شده در اوکز<sup>۲</sup> به معرفی نظریه نگرش زبانی می‌پردازد و معتقد است که این نظریه ریشه در نظریه نگرش‌های کلی دارد.

به هر ترتیب، نگرش زبانی چنین تعریف می‌شود: «هر شاخص احساسی، شناختی یا رفتاری در واکنش نسبت به گونه‌های مختلف زبان و سخنگویان آن (۷: ۱۹۸۲: ریان<sup>۳</sup>، جایلز<sup>۴</sup> و سباستین<sup>۵</sup>، (۱۲۸: ۲۰۰۱: نقل شده در اگر<sup>۶</sup>). اوکز<sup>۷</sup> (۲۹-۳۳: ۲۰۰۱) معتقد است که سنجش نگرش‌های زبانی بسیار دشوار است چرا که بر این باور است که رفتار آشکار و قابل مشاهده افراد ممکن است به‌طور عمد برخی باورها را پنهان می‌کند به خصوص اگر این باورها از نظر اجتماع مردود تلقی شوند. او معتقد است که سنجش احساسات از سنجش باورها هم دشوارتر است چرا که مثلاً ممکن است مادری فرزندش را به آموختن زبان دومی تشویق کند، با این باور که این کار در شغل آینده او

1. Baker

2. Oakes

3. Ryan

4. Giles

5. Sebastian

6. Ager

7. Oakes

مؤثر خواهد بود (شناخت)، در حالیکه خود تمایل درونی نسبت به آن زبان خاص ندارد (احساس)، اوکز (۲۹-۳۳: همان منبع) نظر وینگستدت<sup>۱</sup> (۲۵۲: ۱۹۹۸) را تأیید می‌کند که بر آن است که به هر ترتیب روش نگرش سنجی روشی معقول و مقبول است چرا که محقق می‌خواهد به آن چیزی برسد که مردم می‌پندارند باور غالب جامعه است (یعنی شناخت) و نه احساسات درونی شخصی. محققان (۷: ۱۹۸۲: ریان، جابلز و سباستین، ۱۲۸: ۲۰۰۱: نقل شده در اگر) اندازه‌گیری نگرش‌های زبانی را به سه طریق زیر ممکن می‌دانند:

۱. تحلیل محتوایی رفتار اجتماعی که شامل مطالعات مشاهده‌ای، تحلیل جمعیت‌شناختی و آماری، تحلیل سیاستهای آموزش زبان، تحلیل اسناد دولتی و تجاری، روزنامه‌ها، رسانه‌ها و کتابهای تجویزی در باب زبان می‌باشد.

۲. سنجش مستقیم از طریق توزیع پرسشنامه یا انجام مصاحبه

۳. سنجش غیرمستقیم

گاردنر و لامبرت (۲۵: ۱۳۷۹: کریمی) معتقدند که دو نوع نگرش زبانی می‌توان تشخیص داد:

۱. نگرش ابزاری که نگرش افرادی است که به زبان به چشم یک ابزار نگاه می‌کنند مثلاً یاد گرفتن یک زبان را ابزاری در جهت بهبود وضع اجتماعی-اقتصادی خود می‌دانند مثل برخی که به این نتیجه رسیده‌اند که دانستن انگلیسی باعث می‌شود که بتوانند شغل بهتری پیدا کنند.

۲. نگرش وحدتبخش<sup>۲</sup> و از بعدی دیگر انفصالی که نگرش گروه‌هایی است که زبان را نماد متمایزکننده گروهشان از دیگر گروه‌ها می‌دانند، به بیان دیگر زبان را منعکس‌کننده هویت‌های گروهی می‌دانند، مثلاً وقتی کسی می‌گوید که «دوست دارم فارسی یاد بگیرم، چون فارسی زبانها را دوست دارم».

آنها متذکر می‌شوند که این دو نگرش گاهی چنان در هم می‌آمیزند که جدا کردن

1. Wingstedt

2. integrative

آنها از هم دشوار است مثلاً وقتی یک ایرانی بگوید «دانستن فارسی باعث می‌شود که من شغل بهتری پیدا کنم» تنها نشان‌دهنده یک نگرش ابزاری به زبان نیست، بلکه در عین حال نشان‌دهنده شأن بالای زبان فارسی در جامعه ایران است. فسلد (۲۰۰۱: ۳۰) نقل شده در اوکز) بر آن است که نگرش‌های زبانی در درجه اول از طریق هنجارهای اجتماعی تحمیلی شکل می‌گیرند، هنجارهایی که ممکن است از گروه‌های قومی - زبانی دیگر گرفته شده باشد. با این برداشت وینگ‌استدت و استرواد (۳۱: همان منبع) زبان را استعاره‌ای از روابط درون‌گروهی و انعکاسی از نگرش‌های فرد نسبت به دیگران می‌دانند. با این استدلال مثلاً وقتی گفته می‌شود برخی زبانها رقیب یکدیگر برای تسلط یافتن بر یک جامعه زبانی‌اند، رقابت واقعی بین گروه‌های نژادی - زبانی مختلف است و نه خود زبانها یا وقتی گفته می‌شود که انگلیسی قدرتمندترین زبان جهان است، در واقع کشورهای انگلیسی زبان هستند که قدرتمند هستند و نه خود زبان. پنی کوک (۱۹۹۴: ۱۵) نقل شده در همان منبع) معتقد است که نگرش‌های زبانی - چه از نوع ابزاری و چه نوع وحدتبخش آن - باید در وسیع‌ترین روابط درون‌گروهی در نظر گرفته شوند و به عقیده او این روابط درون‌گروهی به خوبی در قالب نظریه هویت اجتماعی توجیه می‌شود.

اکنون با تعریف نگرش و نگرش زبانی می‌توانیم به تعریف هوشیاری زبانی<sup>۱</sup> پردازیم. تعریف هوشیاری زبانی به زعم اوکز (۲۰۰۱: ۵۰) کار ساده‌ای نیست. او به نقل از ویکور<sup>۲</sup> (۴۱-۵۳: همان منبع) اعلام می‌دارد که افراد جامعه‌ای که هوشیاری زبانی ندارند، وضع موجود زبان را می‌پذیرند و فقط سعی می‌کنند زبان را تا حد ممکن درست بیاموزند و به کار ببرند. به بیان دیگر، زبان دل‌مشغولی و دغدغه افراد جامعه نیست. ویکور معتقد است که از جمله مؤلفه‌های سازنده هوشیاری زبانی عبارتند از: (۱) توجه به مسئله تنوع زبانی از یک سو و استانداردسازی از سوی دیگر (۲) توجه به حفظ املاء و به‌طور همزمان اصلاح آن (۳) توجه به سره‌گرایی در مقابل

لیبرالیسم زبانی (۴) توجه به بومی کردن عناصر خارجی پس از جذب (۵) توجه به هنجارهای سبکی.

به نظر می‌رسد که همه این موارد به پیکره یا کیفیت زبان مربوط می‌شود در حالیکه اوکز (۵۱: همان منبع) معتقد است که تعریف جامع هوشیاری زبانی باید شامل مؤلفه‌هایی نیز باشد که به شأن و جایگاه زبان مربوط می‌شوند، به این ترتیب او تعریف وسیع‌تری از هوشیاری زبانی را که شامل چهار مؤلفه زیر است در نظر می‌گیرد: (۱) توجه به استانداردسازی زبان (۲) توجه به تجویزگرایی و تصحیح زبان (۳) توجه به نقش‌های اسطوره‌ای زبان (۴) توجه به پالایش زبان. اوکز (۵۲: همان منبع) توضیح می‌دهد که توجه به استانداردسازی یکی از عناصر اساسی هوشیاری ملی<sup>۱</sup> است، چون یک‌گونه زبانی از طریق استانداردسازی از یک زبان متمایز می‌شود و چون همین تمایز است که شاخص هویت ملی است، میزان استانداردسازی هر زبان منعکس‌کننده هویت ملی است. در واقع استانداردسازی فعالیتی است در جهت افزایش هنجارهای زبانی مشترک و به این ترتیب میزان بالای این فعالیت در جامعه نشان‌دهنده وحدت جامعه و وجود حس هویت مشترک است. دیده می‌شود که وجود سابقه ادبی کهن در یک کشور می‌تواند موجب هوشیاری قومی<sup>۲</sup> شود. البته اوکز (۵۲: همان منبع) اضافه می‌کند که از جمله انگیزه‌های فعالیت استانداردسازی ممکن است ناکارآمدی نقش باشد. اوکز بر آن است که نقش‌های اسطوره‌ای زبان نیز حاکی از پیوند محکمی بین زبان و هویت ملی هستند. این نقش‌ها معمولاً دلالت بر برتری ذاتی یک زبان و کاربران آن دارد. برخی از اسطوره‌ها دلالت بر برتری زیباشناختی یک زبان بر زبان دیگر دارند که در واقع منعکس‌کننده نگرش‌های اجتماع نسبت به زبان است و نه ارزش‌های ذاتی آن. یکی از انواع نقش‌های اسطوره‌ای زبان، به خالص بودن یک زبان از زبان‌های خارجی

1. National Consciousness

2. ethnic consciousness

مربوط می‌شود. در همین راستاست که هوبسبام<sup>۱</sup> (۵۲: ۲۰۰۱: اوکز) سره‌گرایی را «ناسیونالیسم لغوی» می‌نامد و شاپیرو<sup>۲</sup> (۵۳: همان منبع) خاستگاه سره‌گرایی را نیاز به تقویت هویت ملی می‌داند. همو معتقد است که سره‌گرایی حرکتی به سمت محدود کردن صورت‌های قانونی معناهاست و وسیله‌ای برای اقرار به وجود خارجی «غیر» و این «غیر» اکنون در زبان جا گرفته است چرا که زبان ابزاری برای نشان دادن خود و غیر است. توماس (۴۳: ۱۹۹۱) معتقد است که نقش هوشیاری ملی در شکل‌گیری سره‌گرایی آنقدر زیاد است که گاهی سره‌گرایی مترادف با ناسیونالیسم در نظر گرفته می‌شود، شاید به این علت که در اکثر موارد سره‌گرایی از ناسیونالیسم سیاسی یا فرهنگی نشأت گرفته است. او بر این باور است که وجود نگرش سره‌گرایانه نسبت به زبان در بین افراد یک ملت، باعث حفظ زبان و فرهنگ ملی می‌شود، او انگیزه سره‌گرایی را جستجو برای هویت ملی یا ضرورت حفظ هویت ملی می‌داند و هاگن<sup>۳</sup> (۲۸۱: ۱۹۷۱: نقل شده در روبین و برنود) معتقد است که فعالیت سره‌گرایانه برانگیزنده حس غرور ملی نیز می‌باشد و در نهایت نشأت گرفته از احساس عدم امنیت است. توماس (همان منبع) به نقل از دوریان اعلام می‌دارد که هر چه موقعیت رسمی تر باشد، میزان سره‌گرایی (در سطح استفاده از واژه‌های قرضی) بیشتر می‌شود و هر چه موقعیت غیررسمی تر باشد، این میزان کمتر می‌شود و به‌طور کلی هر چه کنش زبانی هوشیارانه تر باشد، احتمال ورود مؤلفه غرور ملی به معادله زبان بیشتر است. توماس (۱۸۱: همان منبع) در بیان تأثیرات سره‌گرایی بر هوشیاری زبانی اعلام می‌دارد که هدف اولیه سره‌گرایی تأثیرگذاری بر رشد هوشیاری زبانی و از این طریق ایجاد حس وطن‌دوستی و هویت ملی است و این موارد را از جمله مؤلفه‌های ایدئولوژیک سره‌گرایی می‌داند. به بیان دیگر او هدف اصلی سره‌گرایی را ایجاد جهت‌گیری ارزشی لازم برای تنظیم رفتار زبانی جامعه

1. Hobsbawm

2. Shapiro

3. Haugen

زبانی می‌داند. به این ترتیب مشاهده می‌شود که با سنجش نگرش‌های جامعه‌زبانی می‌توان به ایدئولوژی‌هایی همچون سره‌گرایی یا استانداردسازی و ... پی برد و ضمناً هوشیاری زبانی افراد جامعه را در سطوح مختلف احساس، آگاهی و آمادگی برای عمل، تخمین زد. توماس (۱۸۱: همان منبع) معتقد است که در کرواسی به سبب اینکه نسل‌های متوالی جامعه دائماً تحت آموزش‌های مقابله با واژه‌های خارجی بوده‌اند، نوعی سره‌گرایی متعادل، جایگاه ارزشی یافته است و به بیان دیگر نوعی هوشیاری سره‌گرایانه شکل گرفته است. در حالیکه در سرب نوعی هوشیاری غیرسره‌گرایانه به چشم می‌خورد. به نظر او، در عین حال، سره‌گرایی ممکن است خود موجب نگرش جدیدی به زبان استاندارد باشد یعنی مثلاً آگاهی مردم نسبت به قابلیت‌های زبانشان را افزایش دهد. به این ترتیب، مشاهده می‌شود که دامنه نفوذ سره‌گرایی گاهی فراتر از اهداف اصلی آن گسترش می‌یابد مثلاً در آفریقای جنوبی، رواج نگرش سره‌گرایانه باعث ایجاد علاقه به زبان شد و در نهایت منجر به بازبینی کلی سیاست زبان گردید (۱۸۱: ۱۹۹۱: توماس). در واقع، برخی معتقدند که محصول فرعی سره‌گرایی بینش و بصیرت است چنانکه توماس (۱۸۱: ۱۹۹۱) نظر هید<sup>۱</sup> را در باب محاسن جنبش اصلاح زبان ترکیه (که همراه با نگرش سره‌گرایانه به زبان بود)، چنین نقل می‌کند: «.. [جنبش اصلاح ترکیه] باعث ایجاد علاقه همگانی [به زبان] شد، دامنه تحقیقات در باب زبان ترکی را وسعت بخشید و احساسات مردم را نسبت به زبان برانگیخت، سنت‌گرایی را از بین برد و باعث شد که نویسندگان، زبان ساده‌تر، روشن‌تر و دقیق‌تری را به کار ببرند». به علاوه برخی از محققان (۱۸۲: ۱۹۹۱: توماس) معتقدند که بین پیکره پالایش‌شده و میزان بالای سواد ارتباط وجود دارد. کلیندر<sup>۲</sup> (۵۰: ۱۹۷۱: نقل‌شده در روبین و یرنود) معتقد است که احتمالاً بین مشخصه بومی زبان فنلاندی و میزان بالای سواد در فنلاند (بالاترین میزان سواد پس از

1. Heyd

2. Collinder

ایسلندی‌ها) ارتباط علت و معلولی وجود دارد. توماس (۱۸۳: ۱۹۹۱) از دونگر<sup>۱</sup> نقل می‌کند که پالایش زبان آلمانی فقط وسیله‌ای برای افزایش حساسیت مردم در جهت ایفای وظیفه مهم پرورش زبان<sup>۲</sup> بوده است. او معتقد است که حتی سرسخت‌ترین مخالفان سره‌گرایی اذعان دارند که در برخی موارد، تجربه بیرون ریختن عناصر زبانی خارجی باعث افزایش هوشیاری نسبت به حفظ جایگاه و شأن و اعتبار زبان شده است و پس از ایجاد این سطح جدید آگاهی، دیگر تمایل چندانی نسبت به پالایش زبان وجود نخواهد داشت. بر طبق این نظر، که به زعم توماس (همان منبع) طرفداران بسیاری در کشورهای که تحت تأثیر آموزش‌های مکتب پراگ بوده‌اند دارد، اصلاح سره‌گرایانه، پس از اینکه باعث افزایش هوشیاری زبانی شد باید راه را برای پرورش غیرسره‌گرایانه و عقلی زبان بومی باز کند.

آراء زبان‌شناسان در باب برنامه‌ریزی زبان و نگرش‌های زبانی افراد جامعه به‌طور کلی برنامه‌ریزی یعنی به کار بردن منابع به شیوه‌ای آگاهانه و کنترل‌شده. برنامه‌ریزی‌های اجتماعی که برنامه‌ریزی زبان هم یکی از انواع آن است مثالی از رفتار تصمیم‌گیری توسط افراد متفکر برای حل یک مسئله است. برنامه‌ریزی زبان مبتنی بر شناخت زبان به عنوان یک منبع اجتماعی است و اهمیت این منبع به سبب ارزش ارتباطی و هویتی آن برای جامعه است. معمولاً سیاستمداران مهم‌ترین عوامل هر برنامه‌ریزی هستند و متخصصان وظیفه تهیه برنامه را برعهده می‌گیرند. متخصصان منابع موجود را تخمین زده و کاربرد بالقوه این منابع را در جهت مقاصد توسعه، پیشگویی می‌کنند و در صورت توافق بر سر مقاصد سازوکار عمل تعیین می‌شود. قانونگذاران این مراحل را تصویب می‌کنند و به دست مجریان می‌سپارد. یک اجرای خوب مستلزم ارزیابی دائمی است. یرنود<sup>۳</sup> و داس گوپتا<sup>۴</sup> (۱۹۵: ۱۹۷۶) نقل از

1. Dunger

2. language cultivation

3. Jernud

4. Das Gupta

روبین و یرنود معتقدند که ارزش‌ها و آراء متخصصان باید با ارزش‌ها و آراء نمایندگان جامعه مطابقت یابد. به عقیده آنان بهترین برنامه، برنامه‌ای است که مورد توجه همزمان متولیان سیاسی، آموزشی، اقتصادی و زبانی قرار گیرد. آنها متذکر می‌شوند که تعیین سلسله‌مراتب و نوع رابطه متقابل متولیان مذکور بسیار مهم است چرا که در غیر این صورت ممکن است منطق اجتماعی برنامه‌ریزی زبان تحت الشعاع منطق تجویز زبانی یا مسائل روش‌شناسی قرار گیرد. به عقیده آنها توجه به پیچیدگی منطق اجتماعی برنامه‌ریزی زبان. مسئله‌ای است که در دهه هفتاد به آن توجه شایسته نشده است. آنها معتقدند که حتی تعریف هاگن<sup>۱</sup> (۵۲: ۱۹۶۶b نقل از روبین و یرنود) از برنامه‌ریزی زبان به عنوان «ارزیابی تحول زبان» که تعریفی بسیار تعبیرپذیر است امکان قوت گرفتن تجویزگرایی و هنجارآفرینی‌های مبتنی بر رأی برنامه‌ریز را منتفی نمی‌کند و همین، خطر غالب شدن ترجیحات برنامه‌ریز بر ترجیحات اعضای جامعه را به وجود می‌آورد. آنها باور دارند که تشخیص و تبیین مشکلات زبانی و غیرزبانی توسط برنامه‌ریز باید با واسطه جامعه زبانی انجام گیرد حتی اگر مشکل به صورتی بسیار مبهم یا کلی از طریق جامعه زبانی مطرح شود. یرنود و داس‌گوپتا (۱۹۸: همان منبع) در نهایت قاطعیت اعلام می‌دارند که: «اگر برنامه‌ریزی مبتنی بر نیازهای جامعه ملی نباشد» آنها هم‌زبان با تالی<sup>۲</sup> جستجو برای قواعد طلایی توسعه زبان بدون توجه به نیازهای جامعه را نوعی سوءبرداشت از فعالیت برنامه‌ریزی زبان است. به عقیده آنها حل یک مشکل زبانی وقتی میسر است که برنامه‌ریز بداند به دنبال چه چیزی است و راه‌حل‌های مختلف وقتی رخ می‌نماید که با کارآمدی راه‌حل قبلی مشخص و قطعی شده باشد.

هاگن (۱۹۶۶a: نقل شده در یرنود و روبین) هر تصمیم زبانی را شامل چهار مرحله انتخاب هنجار، بدون‌سازی صورت، گسترش نقش و قبول توسط جامعه زبانی می‌داند که به نظر او در این چهار مرحله هم صورت زبان و هم نقش زبان اهمیت دارد. به عقیده

1. Haugen

2. Tauli

او یک تصمیم زبانی وقتی حداکثر کارآمدی را دارد که هر چهار مرحله را پشت سر بگذارد. هاگن معتقد است که انتخاب هنجار باید با توجه به نقش و نگرش‌های زبانی جامعه انجام شود. به این ترتیب یک برنامه زبانی رسمی، خوب است که عوامل سیاسی، علمی، اجرایی و مردمی برنامه‌ریزی را به خوبی هماهنگ کرده و روابط متقابل هر یک را معین کند. برای جلوگیری از نتایج ناخواسته در کار اجرای برنامه‌ریزی زبان بهتر است که برنامه‌ریزی زبان با سایر اهداف ملی هماهنگ شود و در نتیجه بین وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها از نظر شیوه‌های ارزیابی یا سازوکارهای حل مسئله ارتباط به وجود آید. میزان و کیفیت این همکاری‌ها به نوع مشکل و مسئله زبانی موجود بستگی دارد. یرنود و داس‌گوپتا (۲۰۶: ۱۹۷۶) آگاهی به اصول اساسی توسعه ملی را پیش‌نیاز قدرت تشخیص مشکلات زبانی اصلی یک جامعه ملی می‌دانند. ضمناً متذکر می‌شوند که آگاهی افراد جامعه از نیازهای توسعه‌ای جامعه و ملزومات آنها تا چه حد منجر به انتخاب‌های آگاهانه و موفق در امر زبان می‌شود. به عقیده کلمان<sup>۱</sup> (۶۴: ۱۹۷۶؛ نقل شده در یرنود و روبین) سیاست‌های زبان باید جوری طراحی شود که نیازها و علائق همه اقشار جامعه را به طور مؤثر و منصفانه برآورده کند و بنابراین زمینه را برای ایجاد رابطه ابزاری (وقتی که کاربر زبان به دید یک ابزار به زبان نگاه می‌کند) فراهم ساخته و از دل این رابطه ابزاری، رابطه‌ای عاطفی بیافریند. دلیل این سخن او این است که او اعتقاد دارد که مجموع روابط ابزاری و عاطفی افراد با زبان است که زبان را تبدیل به یک نماد هویت ملی کرده و متعاقباً ایجاد هویت ملی می‌کند. او تلاش عمدی در جهت دستکاری مستقیم احساسات و عواطف مردم را تلاشی ناموفق می‌داند که معمولاً با نتیجه معکوس همراه است. مک‌نامارا<sup>۲</sup> (۶۹: ۱۹۷۱؛ نقل شده در روبین و یرنود) در مرور موفقیت‌ها و شکست‌های برنامه‌ریزی زبان در جهت ابقاء<sup>۳</sup> زبان ایرلندی بیان می‌دارد که یکی از مشکلات این

1. Kleman

2. Macnamara

3. restoration

برنامه‌ریزی این بود که از ابتدا نگاهی سهل‌انگارانه به آن شد یعنی برنامه‌ریزان کار را از آنچه بود بسیار سهل‌تر می‌پنداشتند و بنابراین دچار تعدد و تشتت اهداف شدند. امروز هم با اینکه در ایرلند سخن از ابقاء زبان ایرلندی به میان می‌آید نظرسنجی‌ها برآیند که ۸۳٪ جمعیت ایرلند باور ندارند که ایرلندی ابقاء شود و نشان داده شده است که کم‌سن و سال‌تر نسبت به ابقاء ایرلندی بی‌اعتقادترند. او از این مطلب نتیجه نمی‌گیرد که مردم ایرلند به عمد و با خواست خودشان زبان ایرلندی را کنار گذاشته و انگلیسی را اختیار کردند چرا که اکنون هم استقبال مردم ایرلند از برنامه‌های آموزش زبان ایرلندی بی‌نظیر است. به علاوه ۷۶٪ مردم ادعا کردند که مایلند ایرلندی به عنوان زبان دوم رایج شود و ۵۳٪ مردم رسیدن به چنین وضعی را ممکن تلقی کردند و به همین ترتیب ۷۶٪ مردم متقاضی تدریس ایرلندی در مدارس ابتدایی دولتی بودند. مک‌نامارا (نقل شده در همان منبع) معتقد است که تجارب برنامه‌ریزی زبان در ایرلند نشان داد که مردم ایرلند با اعمال سیاست‌ها با استفاده از زور و اجبار مخالفند و آنها معتقدند که ابقاء ایرلندی تنها از طریق انتخاب آزاد متحقق خواهد شد. به عقیده مک‌نامارا اهداف هر نوع برنامه‌ریزی زبان نباید با غفلت از نگرش‌های مردم تبیین شود. به نظر او بهترین تعبیر از برنامه‌ریزی ایرلندی این است که انتخاب‌ها در آن با حدس و گمان انجام شده است، به نظر او در این برنامه‌ریزی هیچ سطحی از موفقیت تعیین نشده است که بتواند معیار ادامه کار قرار گیرد. به عقیده او جنبش ابقاء زبان ایرلندی اکنون در حال احتضار است. او معتقد است که در غیاب اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت و نیز ارزیابی کامل، سازوکاری برای تعیین موفقیت یا عدم موفقیت وجود نخواهد داشت و ضمناً در چنین وضعیتی کسی نمی‌داند چه زمان باید در اهداف یا روش‌ها تغییر ایجاد کرد. البته او یکی دیگر از علل این وضع را وجود نیروهای مخالف بسیار، برای جنبش ابقاء می‌داند. به نظر او مردم ایرلند با انتخاب زبان انگلیسی، خود را با قدرتمندترین قدرت سیاسی جهان متحد دانسته‌اند و آنها راضی‌اند به اینکه ایرلندی یک نقش

فرهنگی و تشریفاتی داشته باشد نقشی شبیه به نقش لاتین برای کلیسای کاتولیک و جوامع دانشگاهی. به نظر می‌رسد که ابقاء ایرلندی بدون دیکتاتوری میسر نخواهد بود اما نه دولت و نه مردم هیچکدام خواهان این مسئله نیستند (۶۵، ۸۶: ۱۹۷۱: روبین و برنود).

روبین در مبحثی راجع به املاء عبری اعلام می‌دارد که فرهنگستان زبان عبری در سال‌های اخیر به این نتیجه رسیده است که برای گسترش اصلاحات باید ارتباطش را با مردم بیشتر کند به همین دلیل امروز فرهنگستان سخنگویی دارد که هر روز تصمیمات آن سازمان را اعلام می‌کند. ضمناً فرهنگستان خبرنامه‌ای منتشر می‌کند که همواره بر دیوار مدارس، ادارات و کارخانه‌ها نصب می‌شود. در این خبرنامه مباحثی در باب اصطلاحات و برخی اطلاعات دستوری درج می‌شود. اما روبین معتقد است که این همه برای رایج کردن اصلاحات املائی کافی نیست و فرهنگستان زبان عبری اکنون متوسل به وزارت آموزش و پرورش شده است تا شیوه جدید املاء از طریق مدارس اعمال شده و در روزنامه‌ها هم به کار رود (۹۵، ۱۲۳: ۱۹۷۱: روبین و برنود).

سیبایان<sup>۱</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان فرایندهای برنامه‌ریزی و مرور سیاست زبان در فیلیپین با اشاره به طرح تغییر زبان آموزش از سال تحصیلی ۱۹۶۹-۷۰ و عدم موفقیت آن اعلام می‌دارد که طراحان و مجریان برنامه از دشواری‌ها و پیچیدگی‌های این کار ناآگاه بوده‌اند و نکته مهم‌تر اینکه آراء و نگرش‌های مردمی که درگیر این تغییر بودند را در نظر نگرفته بودند. به هر ترتیب، نتیجه این شد که گروه تحقیقی برای پژوهش درباره سیاست زبان تشکیل شد و تحقیقی برای پاسخ به سؤالاتی چون سؤالات زیر طراحی شد، سؤالات طراحی شده بیشتر معطوف به مسئله نگرش نسبت به زبان بود:

الف. مردم مایلند در نظام آموزشی‌شان چه زبانی به کار رود؟

ب. مردم چه ارتباطی بین زبان و پیشرفت شغلی یا اجتماعی قائل اند؟

ج. مردم در ارتباط روزمره‌شان چه زبان یا زبان‌هایی را به کار می‌برند؟

او در نهایت به طبقه‌بندی شأن زبان‌های رایج در فیلیپین بر مبنای نگرش‌های

مردم می‌پردازد (۱۳۶-۱۳۰: ۱۹۷۱: روبین و برنود).

گالاقرا<sup>۱</sup> در مبحثی تحت عنوان اصلاح زبان و مدرن‌سازی اجتماعی در ترکیه می‌گوید: «اگر بگوییم که یکی از سوالات اساسی برنامه‌ریزی زبان این است که چه کسی راجع به چه چیزی و چگونه تصمیم می‌گیرد؟ باید بگوییم سؤال مهم‌تر و اساسی‌تر از منظر مشکلات جامعه‌شناختی این است که: چه کسی چه چیزی را قبول می‌کند و چرا؟». گالاقرا با ذکر این مطلب که مثلاً اکنون در زبان ترکی چهار اصطلاح عربی، عربی ترکی، ترکی کامل و لاتینی برای واژه international وجود دارد می‌گوید که در بررسی پذیرش این اصطلاحات می‌توان دریافت که چه کسی چه چیزی را می‌پذیرد، او معتقد است که نزاع برای غلبه هر یک از این صورت‌ها بر صورت‌های دیگر، آینه نزاع رویکردهای مختلف غالب در آینده فرهنگی و اجتماعی ترکیه است (۱۷۴: ۱۹۷۱: روبین و برنود). الیسیاهبانا<sup>۲</sup> در مطلبی تحت عنوان «برخی فرایندهای برنامه‌ریزی در توسعه زبان اندونزیایی - مالزیایی» می‌گوید: «عصر امروز، عصر برنامه‌ریزی است ... بشر امروز تا به آن حد به خود مطمئن شده است که می‌کوشد آینده خود را تعیین کند.» او اضافه می‌کند که برنامه‌ریزی تنها وقتی مؤثر است که برنامه‌ریز و مجری برنامه‌ریزی هر دو دارای قدرت واقعی برای دستکاری کردن رفتار مردم تحت برنامه‌ریزی باشند و تأکید می‌کند که برای بالا بردن امکان موفقیت برنامه‌ریزی باید برخی شرایط روانی، اجتماعی و فرهنگی مردم را در نظر گرفت. او معتقد است که اگر نگوییم برنامه‌ریزی زبان غیرممکن است باید بگوییم که امری بسیار دشوار است. او اضافه می‌کند که به همین دلیل وقتی از برنامه‌ریزی زبان سخن می‌گوییم باید آن را بسیار محدود کرده و هدفی بسیار

1. Gallagher

2. Alisjahbana

مشخص در نظر داشته باشیم و نباید به فکر برنامه‌ریزی همه رفتارهای زبانی اعضای یک ملت باشیم. او حوزه کار خود در برنامه‌ریزی زبان را محدود به زبان مدارس می‌کند و معتقد است که برنامه‌ریزان به خوبی می‌توانند کتب درسی را کنترل کرده و معلمان را براساس برنامه خود تربیت کنند. او معتقد است که در محیط کلاس، اصالت و آزادی زبان هر دانش‌آموز قابل کنترل است. او اضافه می‌کند که استاندارد شدن انگلیسی، فرانسه، آلمانی و... نتیجه آموزش‌های اجباری است و اعلام می‌دارد که چون زبان، ملک همه اعضای یک جامعه است، همه قدرت برنامه‌ریزی در دست دولت نیست و در ادامه به برخی فرایندهای پنهان کارگر شدن برخی سیاست‌ها و رواج یافتن برخی ممنوع‌شده‌ها اشاره می‌کند. او زبان اندونزیایی را علیرغم برنامه‌ریزی‌ها و عدم برنامه‌ریزی‌ها ابزاری کارآمد برای تدریس و ارتباط در زندگی مدرن می‌داند و معتقد است که کاری که در حال حاضر باید انجام شود چاپ کتب و مطبوعات کافی است و برآورده نشدن این نیاز را مساوی با رسیدن به این نتیجه می‌داند که استفاده از زبان اندونزیایی به زیان توسعه اندونزی خواهد بود (۱۸۶ و ۱۷۹: ۱۹۷۱: روبین و برنود).

روبین و برنود در باب سازمان‌دهی برنامه‌ریزی ملی، مسئله میزان و نوع دخالت سازمانی مردم را مطرح می‌کنند و می‌پرسند: «آیا دولت می‌تواند در این مورد متکی به سازوکارهای رقابتی باشد؟ آیا می‌تواند بر فعالیت‌های خصوصی کنترل داشته باشد». آنها معتقدند که مثلاً می‌توان واژه‌سازی و استاندارد کردن واژه‌ها را به افراد و گروه‌های متخصص رقیب واگذار کرد به شرطی که اصول واژه‌سازی یکسانی مورد توافق همگان باشد. به هر ترتیب آنها اعلام می‌دارند که مطالعات تجربی نشان می‌دهد که خبرگزاری‌ها، روزنامه‌نگاران و نویسندگان در خلق و پخش واژه‌هایشان نسبت به سازمان‌های دولتی موفق‌ترند.

روبین (۲۱۷: همان منبع) در مطلبی تحت عنوان ارزیابی و برنامه‌ریزی زبان اعلام می‌دارد کم‌بسامدترین تکنیک در فرایند برنامه‌ریزی زبان ارزیابی بوده است و به

همین دلیل است که اطلاعات زیادی در این باب در دست نداریم. او برنامه‌ریزی را چنین تعریف می‌کند: «برنامه‌ریزی زبان متوجه حل مسائل زبانی از طریق تصمیم‌گیری درباره اهداف، ابزارها و نتایج حل این مشکلات است. به این ترتیب او معتقد است که وظیفه برنامه‌ریز پیش از هر چیز کشف حقیقت وضع زبان است و این وضع را باید هم از دید برنامه‌ریز و هم از دید افراد جامعه بررسی کرد. مهم است که برنامه‌ریز بداند که پارامترهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود چه محدودیت‌ها، گرایش‌ها و تبییناتی دارند. جهت ساختاری هر یک از این پارامترها را نیز باید ارزیابی کند. اگر برنامه‌ریز نتواند این پارامترها را از هم جدا کرده و در نظر بگیرد ممکن است که اجرای برنامه برایش غیرممکن و یا دشوار شود. آگاهی از ابزارهای کارآمد برای ایجاد تغییرات مناسب لازم است. روبین معتقد است که در جهت یافتن سمت و سو و میزان تغییر، افرادی که مسئول یافتن حقایق درباره وضع زبان هستند باید از همه دانش موجود در باب فرایند تغییر استفاده کنند و بهتر است فرضیه‌های خود را در میان جمعیت هدف به محک آزمایش بزنند. مثلاً، به نظر می‌رسد که برخی گروه‌ها در یک جامعه برای پذیرش تغییرات نسبت به دیگران مستعدترند. در این میان، تغییر نگرش جوانانی که انگیزه‌های اقتصادی دارند یا می‌توان برای آنها انگیزه‌هایی ایجاد کرد محتمل‌تر است. اگر چنین چیزی در یک جامعه تأیید شود، موضوعی است که به برنامه‌ریزان در تعیین جمعیت‌های هدفی که سازوکارهای خاصی در بین آنها مقبول‌تر واقع می‌شود کمک می‌کند. او مرحله دوم برنامه‌ریزی را «برنامه‌ریزی واقعی» می‌داند یعنی طرحی که برنامه‌ریز با توجه به دانشی که از محدودیت‌ها به دست آورده است صورت‌بندی می‌کند. در همین مرحله است که اهداف تبیین می‌شوند، ابزارها (سازوکارها) انتخاب می‌شوند و نتایج پیشگویی می‌شوند. به نظر او اهداف زبانی بر دو نوع‌اند: انتخاب و توزیع یک گونه خاص در میان بخش‌های خاصی از جمعیت؛ یا استانداردسازی و گسترش یا هر دو. او اعلام می‌دارد که در مورد گسترش زبان، همایش‌های بسیاری

برای کشف این که یک زبان چگونه، چه زمان و کجا می‌تواند به بهترین وجه آموخته شود تشکیل شده است. البته این اطلاعات تنها یکی از انواع مختلف اطلاعات هستند که برای تبیین سازوکارهای آموزش زبان باید مورد نظر قرار گیرند. روبین اضافه می‌کند که تأکید بیش از حد بر سازوکارهای جهانی برای آموزش زبان، ممکن است باعث سلب توجه برنامه‌ریز از عوامل خاص مؤثر بر آن زبان شود. او مرحله بعدی کار برنامه‌ریزی را اجرای برنامه می‌داند. در این مرحله برنامه‌ریز باید ضرورت و علت اجرای برنامه را با افراد جامعه در میان بگذارد. در اینجا او باید از مجریان بخواهد که همکاری افراد جامعه را برانگیخته و آنها را متقاعد کنند. روبین مرحله بعدی را مرحله بازخورد می‌داند، یعنی برنامه‌ریز باید ارزیابی کند که آیا برنامه مفید بوده است یا نه، آیا نتایج به دست آمده با نتایج پیش‌بینی شده همخوانی دارد و اگر ندارد چرا. دانستن این مطلب از نظر روبین ضروری است چرا که برای اصلاح لازم است که برنامه‌ریز برنامه‌هایش را تغییر بدهد، روبین به نکته بسیار پراهمیتی اشاره می‌کند و آن این است که برنامه‌ریزی زبان یک کار یک‌بار برای همیشه نیست بلکه امری است جاری و مداوم. برنامه‌ریز باید پس از هر دوره کوتاهی به بازبینی اهداف و ابزارهایش پردازد چرا که محیط و بافت برنامه‌ریزی دائماً در حال تغییر است. روبین ارزیابی را چنین تعریف می‌کند: «... فرایندی که بر تفکیک ملاک‌های تصمیم‌گیری تأکید می‌کند و مستلزم مشخص کردن ارزش‌های دخیل در انتخاب‌ها است». در این میان روبین به تحقیق مک‌نامارا (۱۳۵: ۱۹۶۶، نقل شده در روبین و برنود) اشاره می‌کند که دریافته است علت عدم موفقیت دانش‌آموزان در یادگیری زبان ایرلندی، نبود فرصت‌های آموزشی مناسب و نیز انگیزه است، فقط انگیزه‌های سیاسی و فرهنگی، مردم ایرلند را وامی‌دارد که ایرلندی بیاموزند و هیچ ضرورت و فوریت دیگری وجود ندارد. مک‌نامارا به برنامه‌ریزان پیشنهاد می‌کند که برای بهبود وضع آموزش زبان ایرلندی، به ایجاد انگیزه پردازند. تحقیق دیگری که روبین به آنها اشاره می‌کند به کانادا مربوط می‌شود. در این تحقیق محققان به میان

مردم و اصناف مختلف آنها رفته و از دو گروه فرانسوی زبان و انگلیسی زبان پرسیدند که احساسشان نسبت به یکدیگر چیست و تحت چه شرایطی حاضرند در کنار هم زندگی کنند؟ به این ترتیب مجموعه‌ای از راه‌حل‌های مردم برای مشکلات زبانی‌شان را جمع کردند، اما مسائل زیر هم چنان مبهم و بی‌پاسخ ماند:

سیاستگذاران زبان، چگونه نگرش‌ها و راه‌حل‌های ارائه‌شده را ارزیابی کنند؟

دولت تا چه حد باید نظرات مخالف را مورد توجه قرار دهد؟

اما به هر حال روبین معتقد است که چنین تحقیقاتی باعث می‌شوند که آگاهی شهروندان از مسائل زبانی کشورشان بالا برود.

پری<sup>۱</sup> (۱۹۸۵) در مقایسه اصلاح زبان در ترکیه و برنامه‌ریزی زبان در ایران در اوایل قرن بیستم در بیان عوامل پیروزی ترکیه و شکست ایران به این نکته اشاره می‌کند که روش آتاتورک دخالت دادن مردم در کار اصلاح زبان بود در حالی که شیوه رضاشاه نادیده انگاشتن مردم بود و کار برنامه‌ریزی زبان در ایران صرفاً کار نخبگان، فرهیختگان و فرهنگستانیان بود.

محققان بسیاری رفتارهای انگیزشی و توجیهی موجود در پس سیاستهای زبان را بررسی کرده‌اند مثلاً فیشمن<sup>۲</sup> (۳: ۱۹۷۱: نقل شده در روبین و برنود) ایدئولوژی ناسیونالیستی را مرکز و هسته برنامه‌ریزی زبان می‌داند، در حالی که داس‌گوپتا (۵۳: همان منبع) ایدئولوژی دینی را بسیار مؤثر می‌داند. کلمان (۲۱: همان منبع) معتقد است که برای افزایش مشارکت ملی، باید برنامه‌ریزی زبان بر نقش‌های ابزاری زبان متمرکز باشد و نه بر نقش‌های عاطفی زبان و بالاخره فرگوسن (۱۰۰: همان منبع) کسی است که اول بار ارتباط بین نگرش‌ها و الگوهای کاربرد را مورد آزمایش قرار داد و به این نتیجه رسید که اول کاربرد تغییر می‌کند و بعد نگرش‌ها و تبیینها. اما مقایسه وایتلی<sup>۳</sup> (۱۴۱: همان منبع) بین سیاست زبان کنیا و تانزانیا نشان می‌دهد که ابتدا نگرش‌ها و تبیینها تغییر

1. Perry

2. Fishman

3. Whiteley

می‌کند و بعد کاربرد. گالاقر (۱۵۹: همان منبع) معتقد است که برنامه‌ریزی زبان وقتی حداکثر موفقیت را دارد که همراستا با دیگر تحولات اجتماعی باشد. سیبایان<sup>۱</sup> (۱۲۳: همان منبع) به توصیف آزمایشاتی می‌پردازد که برای ارزیابی کاربرد زبان در آموزش به کار رفته است و نیز سیاست‌هایی که با توجه به نتایج این ارزیابی اتخاذ شده و برخی از عوامل اجتماعی نهفته در این سیاست‌گذاری‌ها. او به بحث در باب مطالعه‌ای می‌پردازد که به ارزیابی نگرش‌ها نسبت به سیاست‌های آموزش زبان معطوف شده است.

آگری<sup>۲</sup> (۱۲۵: ۲۰۰۱) نیز برای سنجش نگرش‌های مردم نسبت به زبان چهار مقیاس پویایی، تعالی، جاذبه و عمل را معرفی می‌کند. او معتقد است که با استفاده از مقیاس پویایی می‌توان باورهای افراد گروه در مورد رابطه بین زبان و حوزه‌های اجتماعی‌ای که در آنها به کار می‌رود یا باید به کار رود را سنجید و به این ترتیب به فهم انگیزه‌ها و نگرش‌های آنها رسید. تعالی از نظر او مقیاسی است که برتری یا کهنتری یک زبان را به عنوان ابزار ارتباط می‌سنجد. دو مقیاس مذکور مبتنی بر دانش در باب زبان هستند در حالیکه مقیاس جاذبه، احساسات افراد نسبت به زبان را می‌سنجد و بالاخره مقیاس عمل که بیانگر میزان خواست برای عمل کردن در هر حوزه‌ای از برنامه‌ریزی زبان است. باید توجه داشت که معمولاً یک سیاست زبانی پویا با یک سیاست خارجی فعال یا توجه زیاد به سیاست‌های رفاه عمومی همراه است. او نوع انگیزه‌ها را در ارتباط نزدیک با ارزش‌ها و باورهای زیربنای نگرش‌ها می‌داند. او به هفت انگیزه مختلف برای انجام فعالیتهای برنامه‌ریزی زبان قائل می‌شود و می‌خواهد انگیزه‌ها و نگرش‌های افراد، جوامع و دولت‌ها را در مورد رفتار زبانی در یک تصویر کلی نشان دهد و معتقد است که برای رسیدن به این هدف باید دولت و ملت را یکی دانست. تصویری که از انگیزه به دست می‌دهد مبتنی بر زنجیره هویت است. مراد او از زنجیره هویت، سلسله‌مراحلی است که شخص و

1. Sibayan

2. Ager

نیز جامعه از بدو ظهورش از نظر ساخت و نگرش خود طی می‌کند: به نظر او شخص (یا جامعه) ابتدا از طریق ارزشها و باورهای ذاتی، محیطی و اجتماعی اش با شکل دادن به یک ایدئولوژی، هویت اجتماعی و فردی خود را می‌آفریند. سپس تصویری از این هویت خلق کرده و آن را می‌پروراند. در مرحله سوم به ارزیابی و مقایسه هویت خود و نیز تصویر آن در محیط خود می‌پردازد. در این مرحله انگیزه‌ها و اهداف تبیین شده و ارزشها و کارآیی‌های شخصی و موفقیت‌های گذشته سنجیده می‌شود. در این میان انگیزه‌های مهم عبارتند از حفظ هویت، دفاع از این هویت در مقابل هجوم دیگران، حفظ تبعیضات اجتماعی و غیراجتماعی مطلوب، اصلاح تبعیضات، وحدت با یک جامعه مطلوب، حرکت‌های ابزاری برای توسعه و تطبیق یا اصلاح ابزارهای زبانی. دست‌آخراگر ارزیابی به غایت منفی باشد، یأس و ناامیدی ممکن است منجر به گذار از یک زبان به زبان دیگر شود. این تصویر در واقع تصویری از انگیزه‌ها بر مبنای مفهوم زنجیره هویت است. اما چگونه با نگرشها و ساختار آنها قابل تلفیق است؟ در واقع می‌توان گفت که نگرشها هستند که انگیزه‌ها را شکل می‌دهند.

### سیاست پنهان زبان در مقابل سیاست آشکار زبان

سیاست زبان به‌طور کلی یک ساختار اجتماعی است. سیاست به عنوان یک ساختار فرهنگی اساساً مبتنی بر عناصر شناختی‌ای چون نظام باورها، نگرشها و افسانه‌هاست. شیفمن (۲۷۶: ۱۹۹۶) این مجموعه پیچیده، را فرهنگ زبانی می‌نامد. این فرهنگ برآیند آراء، ارزشها، باورها، نگرشها، تعصبات، محدودیت‌های دینی و کل مسائل فرهنگی دیگری که سخنگویان از سابقه خود وارد زبان می‌کنند می‌باشد و البته خود زبان نیز یک ساختار فرهنگی است. هیچ‌کس از نظر ژنتیکی مهبای فراگیری یک زبان خاص نیست. اینکه می‌گوییم زبان یک ساختار است به این مفهوم نیست که می‌توان آن را نیز مانند دیگر ساختارهای اجتماعی به راحتی

تغییر داد. به‌طور کلی هر نوع سیاست زبانی فرهنگ - بنیاد است و از طریق مطالعه فرهنگ زبانی است که می‌توانیم شیوه عملکرد، موفقیت یا عدم موفقیت یک سیاست زبان را درک و ارزیابی کنیم، اما مسئله و مشکل این است که مسائل بسیار گوناگون و به‌هم‌پیچیده‌ای در شکل‌دهی فرهنگ زبانی مؤثرند که در نظر گرفتن همه آنها بسیار دشوار است. مسئله دیگری که در اینجا بسیار حائز اهمیت است تمایز بین سیاست آشکار (سیاستی که رسماً و معمولاً توسط سازمان‌ها اعلام می‌شود) و سیاست پنهان (سیاست عامه مردم) است. نکته دیگر این است که درون هر یک از این دو مجموعه، زیرمجموعه‌های کوچک دیگری وجود دارند که ممکن است هر یک سیاست‌های زبانی مختلفی داشته باشند. در این میان خوب است که به تمایز سیاست زبان و برنامه‌ریزی زبان توجه داشته باشیم (۱۹۹۲: نقل شده از برگارسکی ۱۹۹۲ در ۳: ۱۹۹۶: شیفمن).

اصطلاح سیاست زبان مربوط است به سیاست یک جامعه در حوزه ارتباط زبانی یعنی مجموعه موقعیت‌ها، اصول و تصمیماتی که منعکس‌کننده روابط جامعه با پتانسیل ارتباطی و ذخیره زبانی آنهاست. برنامه‌ریزی زبان، مجموعه‌ای از اقدامات عینی است با استناد به سیاست زبان برای تأثیرگذاری بر ارتباط زبانی یک جامعه که نوعاً از طریق جهت‌دهی به تحول زبان انجام می‌شود.

به همین دلیل شیفمن (۴: همان منبع) معتقد است که همیشه نباید برای یافتن سیاست زبان دنبال یک متن مدون گشت. به این ترتیب شیفمن مفهوم برنامه‌ریزی را بر فعالیت‌های عمدی، آشکار و عینی برای زبان محدود می‌کند اما در عوض سیاست زبان را شامل سیاست‌های رسماً تبیین‌شده و هم سیاست‌های پنهانی جاری در جوامع می‌داند. او معتقد است که در توجیه علت‌های اتخاذ برخی سیاست‌ها از طرف برخی جوامع باید نگاهی عمیق به تاریخ زبان آنها و مخصوصاً برخی ابعاد زبانی که او آنها را فرهنگ زبانی می‌نامد داشته باشیم. این نیست که انتخاب سیاست زبان توسط جوامع یک امر کاملاً تصادفی باشد. حتی مثلاً سیاستی

که توسط یک دیکتاتور در یک جامعه اعمال می‌شود ریشه در فرهنگ زبانی آن جامعه دارد، چرا که حکومت آن دیکتاتور بر جامعه خود منعکس‌کننده فرهنگ زبانی آن جامعه است. اما در بسیاری از مواقع هم سیاست پنهان زبان با سیاست آشکار زبان هماهنگی و همخوانی ندارد و دست آخر سیاست پنهان است که سیر تحول زبان را تعیین می‌کند.

#### نتیجه :

بر طبق آنچه گفته شد در نظر گرفتن نگرش‌های زبانی افراد جامعه در تبیین سیاستهای زبان و برنامه‌ریزی آن امری ضروری است. کشف نگرش‌های زبانی فارسی‌زبانان می‌تواند مبنایی برای سیاستگزاری‌های مؤسسات برنامه‌ریزی زبان شود. شاید مبتنی کردن سیاستگزاری‌های زبانی بر نگرش‌های کاربران زبان یکی از اصلاحات لازم در کار برنامه‌ریزی زبان فارسی باشد، چرا که با این کار سیاست آشکار زبان با سیاست پنهان زبان یکی شده و یکدیگر را تقویت خواهند کرد. تضاد و تخالف این دو سیاست ممکن است منجر به اتلاف هزینه‌های مادی و معنوی فراوان شود.

#### منابع:

1. Ager, Dennis. 2001. Motivation in Language Planning and Language Policy. Multilingual Matters Ltd. Clevedon.
2. Cooper, Robert. L. 1989. Language Planning and Social Change. Cambridge University Press. Cambridge.
3. Fierman, William. 1991. Language Planning and National Development (The Uzbek Experience). Mouton de Gruyter. Berlin.
4. Oakes, Leigh. 2001. Language and National Identity. John Benjamins.

Amsterdam.

5. Perry, John. 1985. "Language Reform in Turkey and Iran", *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 17. P 295-311.

6. Schiffman, Harold F. 1996. *Linguistic Culture and Language Policy*. Routledge. London & New York.

7. Thomas, George. 1991. *Linguistic Purism*. Longman. London & New York.

8. Rubin, John and Jernudd Björn H. 1971. *Can Language be Planned? The University Press of Hawaii*. U.S.A.

9. Ryan, E.B. and Giles, H. 1982. *Attitudes towards Language Variation*. Edward Arnold. London.

۱۰- کریمی، یوسف، ۱۳۷۹. *نگرش و تغییر نگرش*. مؤسسه نشر ویرایش. تهران.

